



در جستجوی جرم خویش

بتول مفردی

میلان کوندرا در «هنر رمان» مشاگرهای کم اهمیت را نقل می‌کند که در خانه یکی از دوستان قدیمی‌اش اتفاق افتاده بود:

در پی محاکمه‌های استالینی ۱۹۵۱ پراگ صدها کمونیست به ناگهان از طرف حزبشان مورد اتهام قرار گرفتند. آنها متهم به جرائمی شده بودند که هرگز انجام نداده بودند، اما پذیرفتند که «همه زندگی گذشته‌شان را مو به مو بررسی کنند» و بالاخره به «جرائمی واهی» اعتراف کنند که هرگز انجام نداده بودند و عاقبت به دار آویخته شدند. دوست میلان کوندرا که آن وقتها زن جوانی بود، از معدود افرادی بود که این شهامت ستودنی و باورنکردنی را داشت تا از «جستجوی جرم خویش» سرپاز زند و مانع این شود که «بتوانند در محاکمه نمایشی نهایی از او استفاده کنند» پس به زندان ابد محکوم شد و بعد از پانزده سال از او اعاده حیثیت گردید و آزاد شد. این زن هنگامی که به زندان افتاد پسری یک ساله داشت و وقتی بیرون آمد با او زندگی خوبی را شروع کرده بود. روزی که کوندرا به دیدن آنها رفته بود پرسش بیست و شش ساله شده بود و مادر، آزرده از اتفاق بی‌اهمیتی اشک می‌ریخت:

«پسر بامدادان خیلی دیر بیدار شده بود، یا چیزی از این قبیل. به مادر گفتم: چرا خودت را برای چیزی به این بی‌اهمیتی، اینقدر ناراحت و عصبی می‌کنی؟ آیا ارزش گریه کردن دارد؟ واقعاً زیاده‌روی می‌کنی!»

پسر به جای مادرش پاسخ داد: «ته؛ مادرم زیاده‌روی نمی‌کند. مادر من زنی بسیار خوب و شجاع است. وقتی همه وادادند، او توانست مقاومت کند. می‌خواهد من مردی لایق و شایسته شوم. راست است؛ من به موقع بیدار نشدم، اما مادرم مرا به خاطر چیزی عمیق‌تر سرزنش می‌کند. رفتار من، رفتار خودخواهانه من، مورد شمانت اوست. می‌خواهم همان کسی شوم که مادرم می‌خواهد. به او قول می‌دهم و شما را شاهد می‌گیرم.»

اگر حزب نتوانسته بود منظور خود را در مورد مادر عملی سازد، مادر توانست به منظور خود در مورد پسر نایل شود. مادر، پسر را واداشته بود تا اتهام بوجی را بپذیرد، «به جستجوی جرم خویش» بپردازد و به اعتراف علنی مبادرت ورزد. من، به‌تازده، این صحنه محاکمه کوچک استالینی را تماشا کردم و بی‌درنگ فهمیدم که مکانیسم‌های روانشناختی که در بطن وقایع بزرگ تاریخی (ظاهراً باورنکردنی و غیر انسانی) عمل می‌کنند، همان مکانیسم‌هایی هستند که بر موقعیت‌های شخصی و خصوصی (کاملاً معمولی و بس بشری) حاکم‌اند.»

نظام خانواده به واسطه وابستگی مفرط عاطفی در حکم دادگاهی عمل می‌کند که در آن متهمان - فرزندان - هر لحظه در جستجوی جرم خویش بخشی از هویت خود را از دست می‌دهند و به دار آویخته می‌شوند. خانواده چه تولدی از نوع طبیعی داشته باشد و چه سزارین، در جهت به فراموشی کشاندن قدرت عمل می‌کند و استیلای آن را با محاکمه‌های نمایشی درون خود تضمین می‌کند. بدین گونه در جایی که قدرت از برخورد مستقیم با افراد جامعه ناتوان می‌شود، این سیستم بازدارنده ناخواسته و بی‌درنگ به سرکوب فرزندان خود می‌پردازد و از این حیث به برگ برنده دست پنهان نظام اجتماعی تبدیل می‌شود.

طرح: علی مفردی - نگاه بزرگ

